آیت الله وحید فرمود مراد از عدم، مطلق العدم است یعنی نیستی محض نه عدم مطلق:

**اشکال استاد به کلام آیت الله وحید:**

 **اولاً** محقق اصفهانی در صفحه ۶۶ کتاب خود می­نویسد: صرف الوجود نمی­تواند ناقض مطلق العدم باشد بلکه صرف الوجود ناقض عدم مطلق است ( با وجود یافتن اولین فرد توسط مکلف تمام اعدام رفع شده است و نیستی به هستی تبدیل شده است ) بنا بر این خود محقق اصفهانی متوجه این مطلب بوده است که صرف الوجود ناقض **عدم مطلق** است لذا اشکالی بر ایشان نیست**.**

**ثانیاً** آنچه مقابل مطلقُ الوجود ( صرف هستی که با وجود یک شیء هم محقق می­شود) است عدم مطلق است نه مطلق العدم چنانکه محققین از حکماء و اصولیون بیان کرده اند.

**توضیح:** مطلق العدم در مقابل وجود مطلق است. وجود مطلق وجود خداوند است . اطلاق وجود برخدا از آن جهت است که هستی را خلق کرده و نیستی را از بین برده است و لذا کلام ما با سوفسطائی این است که این گروه در بحث وجود سفسطه می­کنند و می­گویند هیچ شیئی از اشیاء واقعیت ندارد . ما به این ها می­گوییم وجود مطلق در جهان واقعیت دارد یعنی وجودی که منبسط بر همه اشیاء است و نیستی را رفع کرده است.

 اما مطلق الوجود همان صرف الوجود است . طبیعت انسان مطلق است زیرا تحقق این طبیعت با وجود اولین فرد صدق و حقیقت پیدا می­کند.

خلاصه اینکه ناقض مطلق الوجود عدم مطلق است یعنی با موجود شدن اولین شیء عدم مطلق منتفی می­شود نه مطلق عدم چرا که مطلق عدم با وجود مطلق رفع می­شود.

 لذا اگر مراد از متعلَّق واجب کفائی صرفُ الوجود مکلف باشد لازم می­آید که با امتثال اولین مکلف صرف الوجود محقق شود و سائر عدم ها را نقض کند. مثلا اولین فرد آدم علیه السلام است . حال اگر ایشان میّت را دفن کرد وجوب دفن میّت حقیقت پیدا کرده و این وجود همه عدم ها را منتفی کرده است. به این معنی که بعد تحقق این دفن توسط حضرت آدم نمی­توان گفت که فلان شخص حاضر در زمان حضرت آدم میّت را دفن نکرد و هکذا اشخاص دیگر. این کلام نیازی نیست زیرا صرف الوجود دفن میّت با امتثال اولین فرد محقق شده است.

**مبنای هفتم:** محقق ایروانی می­فرماید : اختلاف وجوب کفائی با سائر انواع وجوب به خود وجوب نیست بلکه به عوارض و مشخِّصات آن است.

**توضیح:** سنخ وجوب کفائی همان سنخ وجوب عینی است به این معنی که در وجوب کفائی تکلیف متوجه همه افراد است (بر همه افراد امتثال واجب است) لکن واجب کفائی از واجب عینی امتیاز پیدا کرده است به امر خارجی. به این بیان که در خارج موضوع واجب کفائی مقیَّد است (و لکن موضوع واجب عینی قیدی ندارد ) و آن قید **بقاءِ موضوع است** لذا وقتی میّت غسل یا دفن شد موضوع منتفی است هنگامی که موضوع تکلیف منتفی شد سایر افراد تکلیفی ندارند. نظیر اینکه مسافر حاضر شود یا زوجه به طلاق بائن در آید که در این دو صورت موضوعِ مسافر و زوجه منتفی می­شود[[1]](#footnote-1). لذا امتیاز کفائی از عینی به امر خارج از حقیقت وجوب می­باشد.

**اشکال استاد بر این مبنا:**

 **اولاً** باید مشخص کنید که قید بقاءِ موضوع ثبوتاً در واجب کفائی دخیل است یا اثباتاً ؟

اگر ثبوتاً دخیل باشد نتیجه این می­شود که سنخ وجوب کفائی با سنخ وجوب عینی فرق می­کند ( یعنی در واقع واجب کفائی مقیَّد و وجوب عینی نسبت به آن قید مطلق است.[[2]](#footnote-2)

**ثانیاً** این امر مسلّم است که غرض از واجب کفائی واحد است با توجه به این مطلب اشکال ما این است که چگونه با وجود واحد بودن غرض عمل بر همه افراد مکلفیّن واجب می­شود. هنگامی که غرض واحد شد واجب هم واحد است نمی­شود به تعداد افراد وجوب متعدد شود و شما این اشکال را حل نکردید.

**مبنای هشتم:[[3]](#footnote-3)** به عقیده ما متعلَّق تکلیف در واجب کفائی عام است ( **بعض المکلفین است**) و عنوان بعض جامع بین افراد مکلف ها است اما در خارج تحقق بعض المکلفین به یک فرد مکلف است.

 این مبنا از دو جهت برهانی می­شود.

**جهت اول:** مطلوب منه صورت های مختلفی دارد.

**الف:**گاهی مطلوبٌ منه تک تک افراد است. در این صورت واجب، عینی است. مثلا خداوند نماز را از تک تک افراد خواسته است.

**ب:**گاهی مطلوب منه افراد و اشخاص هستند. و شخص خاصی در نظر گرفته نشده است.

دلیل اینکه مطلوب منه دو صورت دارد این است که مصلحت.

**۱-یا نوعی است.** نظیر اینکه در عرف می­گویند همه بیاید این جسم ثقیل را از مسیر بردارید در نماز هم مصلحت بر این است که همه بیایند با نماز خود را به معراج برسانند.

**۲-** **یا فردی است**. مانند دفن میّت که در این صورت مطلوب منه خاص است لذا موضوع و متعلَّق آن هم باید خاص باشد.

**توضیح:** مطلوب منه غیر از طلب و مطلوب است. ممکن است طلب و مطلوب عام باشد اما مطلوب منه خاص باشد یعنی خطاب به همه بگوید فلان کار را انجام بدهید اما آن شیء و کار با یک نفر هم انجام می­شود مانند دفت یا غسل میّت[[4]](#footnote-4).

**اما در جهت لفظی[[5]](#footnote-5):** آیاتی داریم که مبانی را بهتر اخذ کنند.

**مثال اول:** در آیه جَلد می­فرماید. **ولیَشهَد عذابهما طائفه من المومنین**... مراد از عذاب همان اجرای حدّ است که آیه می­فرماید برای اجراء کردن حد لازم است طائفه ای از مومنین شاهد گرفت. مراد از طائفه جامع عنوانی بین افراد است که با یک نفر هم صورت می­گیرد.

**مثال دوم:** آیه نفر می­فرماید: **فلولا نفر من کل فرقهٍ طايفه لِیتفقهوا فی الدین[[6]](#footnote-6)...**در این آیه هم فرمود از هر طايفه ای برای آموزش فقه کوچ کنند. در این آیه هم مطلوب عام است اما مطلوب منه خاص است. به معنی که مطلوب منه با امتثال یک شخص حاصل است.

**مثال سوم:** در امر به معروف و نهی از منکر دارد: **ولتکُن منهم اُمهٌ یأمُرونَ بالمعروف و ینهون عن المنکر...** این مورد نیز طلب ( خواسته مولی) عام است اما مطلوب منه خاص است.

نتیجه کلام اینکه در واجب کفائی متعلَّق تکلیف عام است ( بعض المکلفین) اما همین مطلوب عام با یک فرد محقق می­شود.

1. ۱-نهایه النهایه جلد ۱ صفحه ۲۰۳ [↑](#footnote-ref-1)
2. ۲-اگر مراد در مقام اثبات باشد این خارج از بحث است زیرا بحث در نحو تصویر این نوع واجب است . [↑](#footnote-ref-2)
3. ۳- موسس این نظریه آیت الله احدی است. [↑](#footnote-ref-3)
4. ۴- مثل اینکه معلمی به شاگردان کلاس خود به صورت عمومی اعلام می­کند فلان شیء را برای من بیاورید و شخص خاصی را برای این کار معیّن نمی­کند. در این مثال مطلوب (طلب) عام است زیرا معلم خواسته خود را به صورت عمومی اعلام کرده است و شخ خاصی را در نظر نگرفته است اما همین مطلوب عام با انجام یک شاگرد محقق می­شود و دیگران لازم نیست دو باره اقدام کنند اما اگر همه دانش آموزان در انجام آن خواسته شرکت کنند معلم از آن جهت که خواسته اش برآورده شده تفاوتی بین امتثال یکی با امتثال همه نمی­بیند اما از آن جهت که همه در انجام آن مشارکت کرده اند کل دانش آموزان را مورد تشویق قرار می­دهد و از طرفی اگر کسی در انجام خواسته او اقدام نکند همه افراد کلاس را مورد سرزنش قرار می­دهد. در ما نحن فیه هم خواسته مولی عالم است (دفت میّت) و تکلیف به همین عام تعلُّق گرفته است اما همین مطلوب عام با انجام یک فرد محقق می­شود... [↑](#footnote-ref-4)
5. ۵ـ هر سه مثال شاهد برای این است که می­شود خواسته و مطلوب مولی عام باشد اما مطلوب منه خاص باشد. [↑](#footnote-ref-5)
6. ۶-توبه ۱۲۲ [↑](#footnote-ref-6)